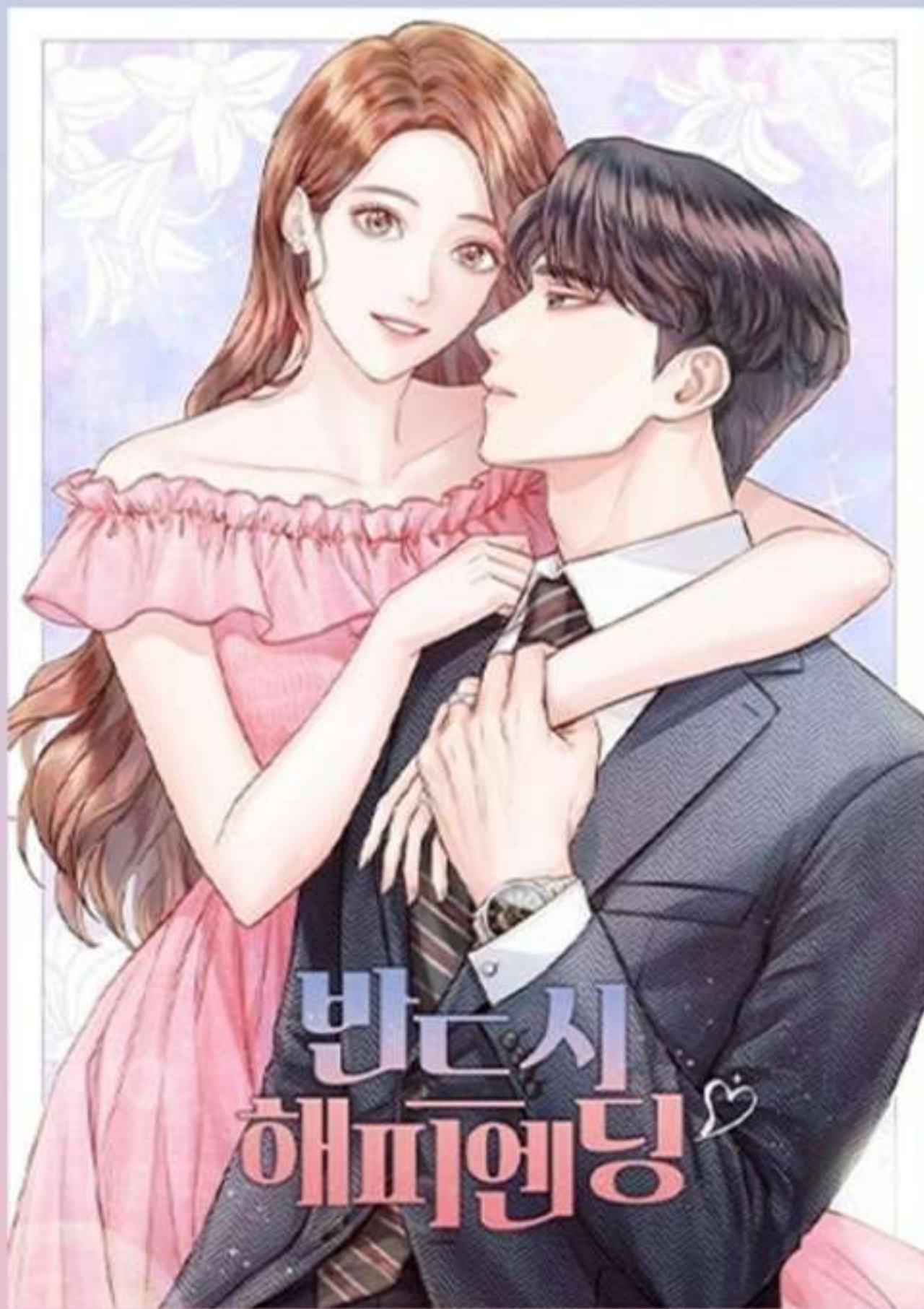




IRISEKAI



T.me/IriSekai



Instagram.com/IrisSekai

ASHLEY مترجم:

YUAN HUA كاتبة:

MORENA تايپيست:

اوک سونگ هی
رو شانشی دیدم.



اما الان که فکر شو
میکنم، انگار از قصد
بهم نزدیک شد...



저녁



یا خدا، شما همون
سلبریتی معروف،
یو سارا نیستید؟



آه، بله
خودمم.





اینم یکی از
قنامه؟ دیگه
نمیکشم به
خدا...

یعنی واقعاً اوتقدر نجابت نداره
که بذاره تو اتاق وی وی آقا
پی ریلر راحت باشم؟

احیانا شما دوست آقای
جانشین نماینده،
کانگ سون جه نیستید؟



من از آشنایان لی یئون وو
هستم، همسر سون جه.



يُنُونُ وو رو ميشناسه؟

عك

Iris
Sekai
T.me/
IrisSekai

Hi

خوب، اگه از دوستای
نزدیکشون هستيد،
حتما ميدونيد كه...

...ازدواج كانگ سون جه
و لی یئون وو الكيه!



برای اثبات درستی
حرفش، اوک سونگ
هی...

پسورد خونه
تونو بهم داد.



اون موقع، وقتی داشتم
پسورد رو وارد میکردم
خیلی عصبانی بودم.



وقتی فکرشو میکردم
که سون جه خودشو قاطی
همچین چیز وحشتناکی مثل
ازدواج سوری کرده، خونم
به جوش میومد.

...خدا خدا میکردم که
همش یه دروغ باشه.



پس رفتم خونتون که بینم
پسورد درسته یا نه. اگه
اشتباه بود، پس اوک سونگ
هی بهم دروغ گفته بود.

اما...

1 2 3
4 5 6
7 8 9
* #
— —

پیرا

110101



...پسوردی که بهم
گفته بود درست بود.

اینجوری وارد خونتون
شدم... واقعا متاسفم.



اما بازم، اگه کسی خونه
نبود راهمو میکشیدم و
میرفتم.



اما چون تو رو دیدم،
مجبور شدم نقش بازی
کنم.

انگار نه انگار که
کار خطایی کردم.



میدونی، میخوامستم
حقیقتو بفهمم.

به هر حال، وقتی دیدم
سریع وا دادی ناموسا

شاخ درآورده بودم.



اصن حالم گرفته شد.
یکم عصبانی هم شدم.

حتی فکرشم نمیکردم که
سون جه تو رابطه اینقدر
نابود باشه.





چجوری با دختری ازدواج
کرده که حتی نمیدونه
دوستش داره یا نه؟

راستشو بخوای، به خاطر
سون جه بود که میخواستم شما
دو تا از همدیگه طلاق بگیرید.



اما به هر حال، الان دیگه
چیزی نمیتونم بگم چون دیگه
از یه چیزی مطمئنم.

Iris
Sekai
T.me/
IrisSekai



حتی اگه حسی هم
بهش نداشتی...



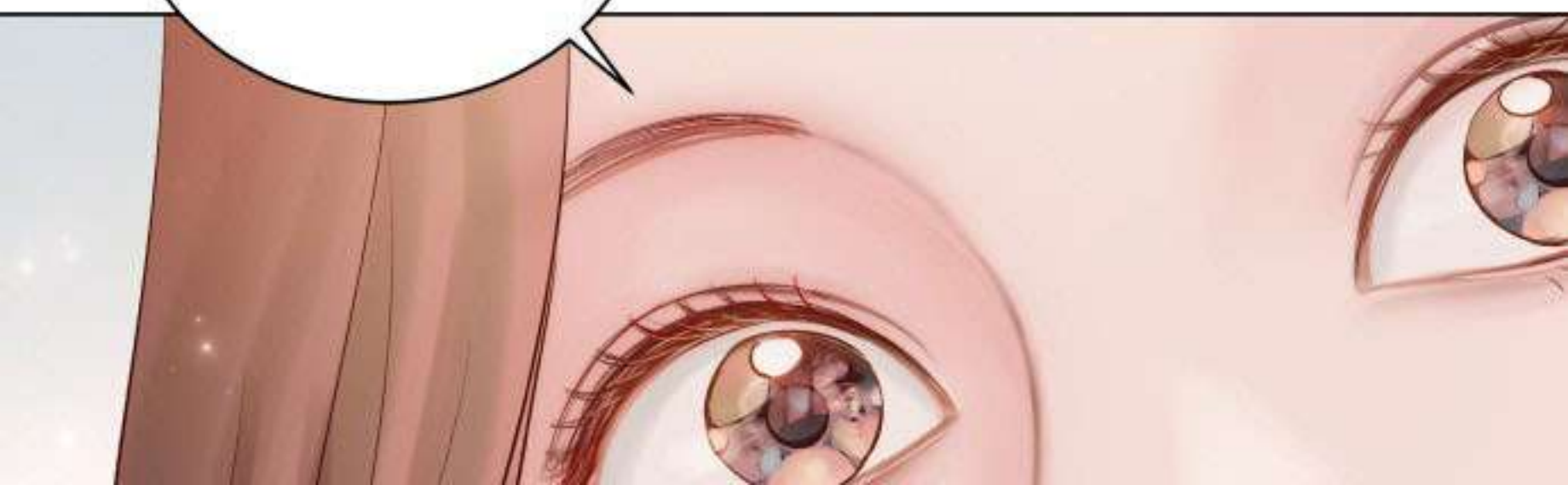
سون جه حتما يه
نقشه ای تو سرش
داشته.

چون سون جه، از همون
ب بسم الله گلویش پیش
تو گیر تو بود، از سه سال
قبل ازدواجتون.

به خاطر همین، یه طرفه
باهات ازدواج کرد.



...گلوش گیر
من بوده؟!



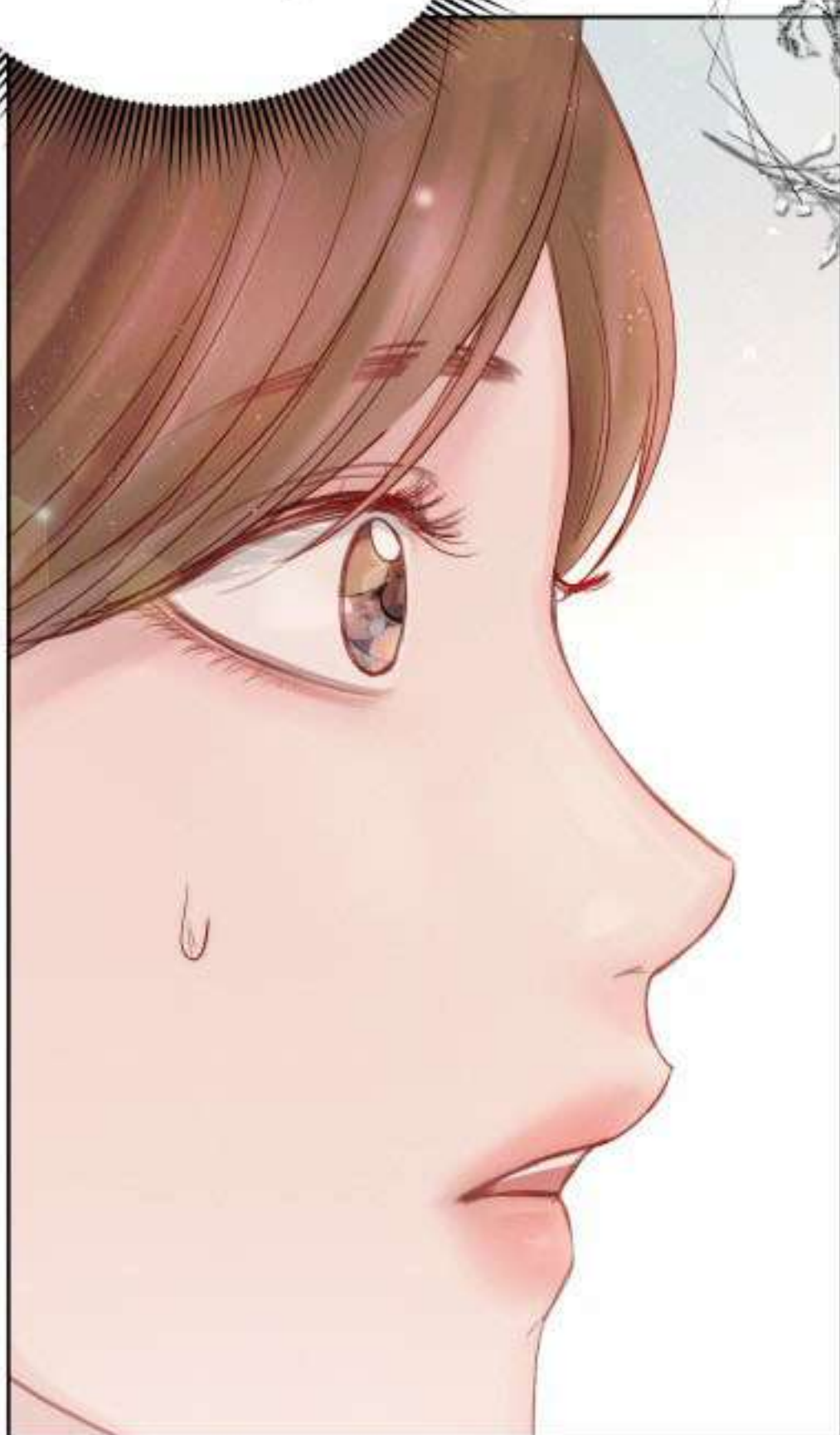


از سه سال قبل
ازدواج منو
میخواستی؟



آره خودش گفت.
جدی نفهمیدی؟

اوه، حالا كه فكر شو
ميكنم، سونپه يه چيزايي
ميپرسيد ازم...



...از همون اول.

راستی ازم
چی پرسید؟

밤
시
해피엔딩

각색 불사 그림 재림
원작 플아다





همه چیز کم کم داره
نسبت به آینده ی
اصلی تغییر میکنه.



مامان!



عزیزم، ما امروز
داریم میایم سئول.

از فردا کلی کار داریم
که باید انجام بدیم.

وای راستی، مامان اینا
میخواستن بیان سئول.



خودمم میخواستم
دعوتشون کنم

مخونمون...

اما مخونه الان بازار شامه
چون چند روزيه از خاتم
خدمتگار نخواستيم پياد
تميز كاري.

راستي بايد وسايلي
مخودمو بپريم اتاق سونيه
كه مامان اينجا تفهمن ما
چدا ميخواييم.



آه...



ما قراره شبو پيش
ته وو بمونيم.

چون ممكنه واسه تو و
سون جه سخت باشه.



اوه، مامان ببخشید.
این چند روز وقت
سر خاروندن نداشتم.

فردا بیاید شبو
بمونید خونه ی ما.



آره، قول؟
باشه،
عالی شد.



باید زود برگردم
مخونه رو تمیز کنم.



چیزی نیست. اگه
الان شروع کنم
میتونم به همه ی
کارام برسم.

ایلا



خونه رو سه سوته تمیز
میکنم و به مامان اینا
میگم فردا بیان --

خوشگلم!

وای عزیزم!
دلم برات به

ذرة شدة بود!



피요?
(هاه?)

واو، چه زود
رسیدی آجی.





خوشحالم
که اینجایی.

دقیقا
چی شده؟





سون جه اصرار ميکرد
که بيايم، ما هم اومديم.

باورت ميشه تا جلوی
در ورودی اومد
پيشوازمون؟

بهت نگفتم چون
نميخواستم سر
کارت اذيتت کنم.



하하하.. (哈哈)



کی این همه
غذا گذاشته؟

زنگ زدم به خانم
خدمتکار و ازش
خواستم غذا بذاره.



مم...
آشپزیش
حرف نداره.



آشپزی شما
از اینم بهتره.



شنیدی؟
یادت باشه.



راستی، شام
خوردی
یئون وو؟

ن-نه...

چند لحظه صبر
کن. میرم برات
برنج بیارم.



من براش میارم،
خانم لی.
شما بشینید لطفا.



도둑



تو با این وضعیت
مشکلی نداری؟





بابات یکم شراب
جینسنگ آورده.
میخوای؟



الان بحث سر
شراب جینسنگ
نیست.

نترس بابا. همه ی
اتاقا رو مرتب کردم.

مامان و بابات تو
اتاق تو میخوابن.



و تو هم تو اتاق
من میخوابی.







کجا داری
میری عسلم!؟

این وری باید
بری عشقم، نه
اون طرفی.







یئون وو معمولا
خیلی باهوش و
زرنگه.

اما وقتی حواس پرت
میشه، خیلی
دوست داشتیه.





یه نابغه ی
خنگ.

یه نابغه ی...
چی؟



هاه؟
خبر نداری؟

وقتی آبجی دیپرستانی
بود، بهش میگفتن
نابغه ی خنگ...

چون با اینکه نمره هاش
خوب بود، عین خنگا
رفتار میکرد.

هوی عوضی.
پشت سر خواهرت
چرت و پرت نگو.





اوه، بیخیال بابا.
سون جه از همچین
چیز مهمی خبر
نداشت.

یئون وو عین یه
روباه مکار،
گولش زده.

...نابغه ی خنگ،
پوفت!



راجع به من
حرف میزدید؟

کو



میبینی؟ بدو بدو اومده
اینجا که حواسش باشه
پشت سرش حرف نزنیم.





منظورمو گرفتی؟
بدجور گول خوردی،
سون جه!!

الان چه زری زدی؟!
میخواهی بزنت
لهت کنم؟!



آئی
آیسی!!!



하하하



مطمئنم زیاد شراب
نخوردی، سون جه؟

فردا باید
بری سر کارا.



نه، خوبم.

به هر حال، باید
خسته باشی. برو یکم
استراحت کن.
شبت خوش، یئون وو.







...مامان، میگما میشه من
پیش شما بخوابم؟ یه
چند وقتی میشه که با
هم نخوابیدیم.



چی میگی عشقم؟
بچه نشو دیگه. پدر
و مادرتو اذیت نکن.

همینو بگو.

چرا باید پیش
ما بخوابی؟

تو باید با شوهرت
توی ه اتاق بخوابی.

Iris
Sekai
T.me/
IrisSekai

خانم لی، یئون وو
بعضی وقتا واقعا
مثل بچه ها رفتار
میکنه.

.....



موافقم. امیدوارم
درک کنی.

البته که
درک میکنم.

شب خوش.



هووم. شب تو هم
بخير. شبت بخير
يئون وو.





٧٥

يا بریم
عشقم.









終









جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره